



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ژان ماری گوستاو لو کلزیو جوینده‌ی طلا

ترجمه‌ی پرویز شهدی

- جهان‌نو -

مقدمه‌ی مترجم

ژان ماری گوستاو لوکلزیو در سیزدهم آوریل ۱۹۴۰ در شهر ساحلی نیس به دنیا آمد. تحصیلاتش را در نیس، اکس آن پروانس و سپس در لندن و بریستول ادامه داد. در بیست و سه سالگی اولین اثرش صورت جلسه که بسیاری آن را الهام گرفته از آثار کامو و نویسندگان رمان نو می‌دانند مورد استقبال قرار می‌گیرد و برنده‌ی جایزه‌ی رنودو می‌شود، جایزه‌ای که از جایزه‌های ادبی معتبر فرانسه است. سال ۱۹۶۷ برای انجام خدمت نظام وظیفه به تایلند فرستاده می‌شود. اما به علت اعتراض‌های شدیدش علیه سوءاستفاده‌های جنسی از کودکان از آنجا اخراج و به مکزیک فرستاده می‌شود. از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴ برای زندگی به بومیان پاناما می‌پیوندد که بسیار با آن‌چه تا آن زمان می‌شناخته متفاوت بوده است. تجربه‌ای که از این راه به دست می‌آورد، بعدها به گفته‌ی خودش «منقلب‌کننده» است. در پایان دهه‌ی ۷۰، سبک نوشتاری‌اش تغییر می‌کند و آثاری ملایم‌تر درباره‌ی دوران کودکی خودش، اقلیت‌ها و سفرها منتشر می‌کند. این روش جدید، مورد استقبال فراوان خواننده‌هایش قرار می‌گیرد. در سال ۱۹۸۰، لوکلزیو اولین شخصی است که جایزه‌ی ادبی بزرگ پل موران را از فرهنگستان فرانسه به خاطر رمان صحرا دریافت می‌کند.^۱ علاقه‌اش نسبت به فرهنگ‌های خاور دور در سال ۲۰۰۸، همزمان با انتشار داستان همیشگی گرسنگی که از زندگی و

۱. این کتاب در سال ۱۳۸۱ توسط آقای حسین قنبری به فارسی ترجمه و از سوی انتشارات شریعه توس مشهد منتشر شده است.

ویژگی‌های اخلاقیِ مادرش الهام گرفته، جایزه‌ی ادبی نوبل را نصیبش می‌کند. اولین واکنشش نسبت به این افتخار بزرگ اعلام این نکته بود که روش و سبک نوشتنش «تغییر نخواهد کرد.» در سال ۲۰۱۰ نشان عقاب آرتکِ مکزیکی به عنوان «کارشناس تمدن‌های باستانی مکزیکی» از سوی رییس جمهور این کشور به او اعطا می‌شود.

لو کِلِزیو در حال حاضر، یکی از بزرگ‌ترین و سرشناس‌ترین نویسندگان فرانسه و دنیاست. از سال ۱۹۶۳ تا ۲۰۱۰ ده‌ها جایزه‌ی بزرگ ادبی و فرهنگی به خاطر نوشته‌ها و فعالیت‌های ادبی و اجتماعی‌اش به او اعطا شده است.

طی دهه‌ی ۶۰ با انتشار آثاری مانند صورت جلسه، تب و باران سیل آسابه سبک نوشتاری جنبش رمان نو به‌ویژه ناتالی ساروت، ژرژ پرک و میشل بوتور می‌پیوندد که در جهان‌شان مسئله‌ی درد، اضطراب و زجر کشیدن انسان‌های شهرنشین مطرح است و او را به نحوی دنباله‌روِ مکتب اگزیستانسیالیسم و به‌ویژه آلبر کامو می‌کند. صورت جلسه به طرز آشکاری یادآور بیگانه‌ی آلبر کامو است.

و اما جوینده‌ی طلا بیشتر به یک رؤیاشیبه است تا واقعیت. سرگذشت مصیبت‌بار آدم‌های زمان ما که زندگی را دنبال گنجی موهوم، بی‌حاصل و بی‌هدف هدر می‌دهند. اگرچه جوینده‌ی این گنج یک نفر بیشتر نیست، اما نمادی است از کل بشریت، از انسان‌های به اصطلاح «متمدن» و «مترقی» که هر روز از گهواره‌شان یعنی طبیعت بیشتر فاصله می‌گیرند و در نابودیِ خود و زادگاه‌شان، یعنی کره‌ی زمین می‌کوشند. در عالم خیال به دنبال خوشبختی و آسایش هستند، اما در عالم حقیقت رو به فنا می‌روند. لو کِلِزیو عاشق طبیعت است، طبیعت بکر و دست‌نخورده که در عین خشونت بسیار زیبا و فریبنده است. شخصیت اصلی کتاب پس از تلاش‌های بی‌شمار و رنج‌ها و مرارت‌های فراوان به این نتیجه می‌رسد که خوشبختی در بی‌نیاز بودن و دوری از زیاده‌خواهی است و انسان موقعی به آسایش واقعی می‌رسد که آزمندی را در خود بکشد و به آن چه لازمه‌ی زنده بودن و زندگی کردن است بسنده کند.

تا جایی که یادم می‌آید، همیشه صدای دریا را شنیده‌ام. این صدا، همراه وزش مداوم باد میان برگ‌های سوزنی‌درخت‌های فیلاتوس، که هرگز قطع نمی‌شود، حتا موقعی که از ساحل دور بودم و میان کشتزارهای نیشکر حرکت کردم، در تمام دوران کودکی ام برابم لالایی خوانده است. حالا هم آن را در ژرف‌ترین نقطه‌ی وجودم می‌شنوم و هر جا می‌روم با خودم می‌برمش. این صدای کُند و خستگی‌ناپذیر، از آن موج‌هایی است که در دوردست‌ها در برخورد با صخره‌های مرجانی درهم می‌شکنند و می‌آیند تا روی ماسه‌های «رود سیاه» از نفس بیفتند. روزی نیست که کنار دریا نروم و شبی نیست که با پستی خیس از عرق بیدار نشوم. روی تخت خوابِ سفری‌ام ننشینم، پشه‌بند را کنار نزنم و نگران، دستخوش هوسی که از آن سر در نمی‌آورم، منتظر شنیدن صدای بالا آمدن آب دریا نمانم.

به این صدا فکر می‌کنم، انگار یک آدم است. در تاریکی همه‌ی حواسم را جمع می‌کنم تا آخرش را بشنوم و بهتر درکش کنم. موج‌های غول‌آسا از فراز صخره‌ها می‌جهند، آنگیری از آب دریا، که وقتی فرو می‌ریزد صدایش همچون کوره‌ی دَم‌نده‌ای زمین و هوا را می‌لرزاند. صدای تکان خوردن و تنفس کوره را می‌شنوم.

شب‌هایی که ماه کامل است و همه‌جا از مهتاب روشن، بی‌سروصدا از رخت‌خواب بیرون می‌روم. مواظبم تخته‌های موربانه‌خورده‌ی کف‌پوشِ اتاق،